

# مؤلفات اروپائی - مؤلفات مشرقی

## و تأثیر آنها در ملل مشرق زمین

### نگارش آقای رحیمزاده صفوی

علمای سیاست و اجتماع اسکندر مقدونی را به بی‌ثباتی و ضعف تدبیر متهم میدانند بدین عنوان که میگویند اسکندر با آنکه رازنا بودی و تباه کردن ملت ایران و ملیت ایرانی را بخوبی شناخته بود که عبارت از مجموع تاریخ و تاریخ دانان قوم مزبور است و با آنکه قدم در آن راه نهاد و بقصد تباہ ساختن نامه‌ها و کتابهای تاریخ و آئین و فنا کردن تاریخ دانان و آئین شناسان ایرانی کوشش های مقدماتی بعمل آورد بعدها که بشکوهی خوی و بزرگی روح ایرانیان و اصالت آنان فریفته گشت در سیاستی که بفتح یونان و مغرب زمین اختیار کرده بود سستی نمود و کاهلی و غفلت او باعث شد که دنباله فرمانروائی یونان از ایران بریده گردد و باد بود گذشته‌های درخشان و تاریخ جهانگیری نیاکان بقاری میانه ایرانیان تذکار و تکرار یافت که در نتیجه آنها از نوشه‌نشاهی اشکانیان و ساسانیان پدیدار گشت و دیگر بار در برابر آژو طمع مغربیان نسبت بمشرفیان سدی آهنین بوجود آمد .

اسپینسر دانشمند شهیر می گوید که از مردم مستملکات تاریخ و آئین دیرین شان را بگیرد و تاریخ و آداب و رسوم و ادبیات خودتان را با آنها بیاموزید و دیگر بدون بیم و هراسی آنان را بحال خود گذارید که همواره فرمانبران و فادارشما خواهند بود .

اخیراً ما بین گروهی از متفکرین نامور آسیا بعضی افتاد که آیا مراتب علاقمندی و محبتی که از طرف افراد مستشرق اروپا غالباً نسبت به برخی از ملل مشرقی ابراز می‌شود و فی‌المثل آن عضو سنای امریکا که از چین طرفداری مینماید و آن استاد دانشگاه که مدیحه هند را میسراید و اقاً مبتنی بر حقیقتی می‌باشد یا بطوریکه گاهی دیده شده باشد محبت ایشان مصنوعی است که در خمخانه سیاست دولت های متبوعشان بعمل آمده است ؟ - پس از مباحثات طولانی گویا عقیده یکی از دانایان زایون اظهار شد که مصدق و مسام همگان آمد و خلاصه آن عقیده چنین بود که : - آدمی زاده بعلم خود یعنی بمعلوماتی که حاصل کرده است، بحکم طبیعت بشری علاقمند میباشد و احترام مینهد و علاقه مردمان بحرفه‌ها و صنوعات و مصنوعات خودشان همانا نتیجه عشقی است که آدمی زاده بمعلومات خوبشن دارد و چون شخص بعلم خود علاقمند شد طبیعتاً بموضوع آن علم نیز هر چه باشد علاقمند می‌شود همچنانکه می‌بینیم نجار بانظری بچوب ( یعنی بمطلق چوب ) مینگرد که سنگ تراش نمینگرد و حجار بانگاهی مطلق سنگ یعنی هر سنگی را انداز و ورنه انداز میکند که درود گر نمیکند و اندازه گر یعنی هندسه‌کار و معمار باچشمی ساختمانها و هر عمارت را نگاه میکنند که سنگ تراش و درود گر نگاه نمیکند و خلاصه آنکه هر که نقش خویششن بیند در آب باشغل خود بیند بخواب و ناگزیر آنکسی هم که در تاریخ و ادبیات يك ملت خارجی مطالعه کرد نسبت بخود آن ملت نیز علاقه و دلچسپی پیدا میکند و از نیک و بد سر نوشت وی متأثر میگردد .

این تعبیر که بدانشمند ژاپنی نسبت داده شده واقعا بحقیقت مقرون است و ما باید از مفهوم آن نکته مهم دیگری را دریابیم عبارت از اینکه هر گاه تتبع در تاریخ يك ملت مردم اجنبی خصوصاً استادان سالخورده را با قلب های افسرده بحلی نسبت به آن ملت علاقمند سازد که برای دفاع منافع وی

قیام نمایند پس در وجود فرزندان خردسال همان ملت چه تاثیرات ژرف و شگرفی خواهد کرد و بزه آنکه دل‌های جوان و خاطرهای نونهالان برای قبول هر نقش نوینی از احساسات گوناگون آماده بوده با قلوب افسرده و سنگین شده کهن سال مردم، بالطبع تفاوت کلی دارد.

بعد از جنگ جهانی که عهدنامه و رسایل بسته میشد گروهی از خردمندان و مردان سیاستمدار فرانسه میخواستند در متن عهدنامه يك بند مخصوصی بگنجانند که طبق آن بند دولت آلمان برگردن بگیرد که کتابهای درسی را آنچه را آنچه تاریخ است نابود گرداند و از نو با نظر حزب سوسیال دموکرات برای دبستانها تاریخ اقوام ژرمانی تالیف یابد و برهان عمده گروه مزبور که بقوه آن درصدد بودند بکارهای داخلی ملت آلمان مداخله کنند این بود که روح سلحشوری و غلوزرمنها در وطن پرستی و عشق جهانگیری که در وجود آن مردم تجلی مینماید فقط زائیده تعلیمات تاریخی است که طی یکصدسال اخیر بیش از هر علم دیگری مورد توجه زمامداران کشور مزبور واقع شده است.

کسانیکه به اسلوب کار و سبک اداره دولت‌های بزرگ مغرب زمین در مستملکات و مستعمرات آشنائی یافته اند بطور عموم تصدیق می نمایند که بعد از حصول فیروزی و فتح که نخستین یله استملک است مشکل بزرگ همانا نصیبات و نگاهداری آن فیروزی و فتح می باشد بصورتیکه ملت مغلوب بحکومت ملت غالب باسکونت و آرامش تن دردهد و این آرامش دست نمیدهد مگر پس از آنکه زمام تعلیمات را ملت غالب بدست گیرد و تاریخ ملت مغلوب را بصورتی بجوانان بیاموزد که گذشته مملکت شان تیره و تاریک و حال کنونی شان روشن و نورانی تجلی نماید و حکمرانی بیگانه عبارت از حکومت تمدن و ترقی پنداشته شود. هر گاه شما یکی از کتابهای تاریخ را که برای دبستانها و دبیرستانهای مستملکات تالیف شده مطالعه کنید تا آنجا دوچار شگفتی و حیرت بل بیزاری و نفرت خواهید گشت که ممکن است همه نوع بشر را به بی انصافی و ستمکاری منسوب سازید. چون در این مقاله نمیخواهیم از جزئیات سیاسی بحث شده باشد فرض میکنیم خدای نکرده حالا ملت چین استقلال خود را باخته و آن مملکت که با دعای مردمش دارای تمدن چهار هزار ساله بوده و بتصدیق اهل عالم مدنیت و علم و هنر چندین هزار سال است در آنجا حکومت میکند بنا بر فرض ما اسیر یک دولت غربی میشود و اینک قوم غالب میخواهد تاریخی در چهارصد صفحه برای مدارس چین تالیف کند، از این کتاب چهار صد صفحه مخصوص سلطنت‌های ملی چین است که عنوانها و سر بندهای مطالب آن نظیر جمله‌های ذیل می باشد:

- ( دوره های تاریخ چین ) - ( بر بریت مسلمانان در چین ) - ( مظالم مغولان در چین ) -  
 ( تمدن چین تا دوازده سال قبل ) - ( تمدنی و تنزل چین از هزار سال اخیر ) - ( تاثیر دیانت بودائی و فلسفه کنفوسیوس در جمعیت و اخلاق چین ) - ( ستم ها و مفسده کارهای خاندان فلان و بهمان ) .  
 آنگاه راجع به چند تن از پادشاهان مصاح و بزرگ که محبوب ملت چین هستند چنین مینویسد:  
 ( عشقبازی امپراطور فلان با دختر بهمان و عدو زنان او ) - ( و اما خاقان . . . که فی الحقیقه پادشاهی لایق و سزاوار شهریاری بود هر چند از سمت شمال غربی فتوحات عمده کرد و بروست مملکت افزود ولیکن در قرون بعد بشیون پیوست که آن فتوحات کاملاً به ضرر ملت چین بوده است ) .  
 اینست تاریخ ملت چین با آنهمه علوم و صنایع و اختراعاتیکه تقدیم بشریت نموده است .  
 ولی تبعیاتی که علمای خود مغرب زمین بعمل آورده اند به آنها اشاره بل تصریح شده اما آن تبعیات بقصد آنست که افراد زمامدار و بزرگان ملت غالب از هربابت و هر جهت دنده های قوی و جنبه های ضعیف ملت مغلوب را بشناسند و بخوبی بفهمند که شکار تازه را در چگونه دامی توان افکنند و با چه نوع بندی توان استوار بست و آنچه آن معلوماتی که طبعاً باعث تقویت روح و سبب پیدایش

غرور ملی و نژادی میشود هرگز بگوش فرزندان ملت مغلوب نباید برسد. خلاصه آنکه از صفحه چهارم و یکم آن تاریخ فرضی داستان (دوره نورانی) آغاز شده و چگونگی دخول مسیحیت و آمدن غربی که بوسیلهٔ توب و تفنک و خدعه‌های رنگارنگ تجلی نموده است با لهجهٔ محبت آمیز توصیف یافته خدمت‌های ملت حاکم و رنج و تبعی که هر یک از فرمانروایان و زمامداران آن قوم برای نرقی (۱) ملت محکوم و آبادانی مرزوبوم و آسایش تودهٔ مظلوم تحمل کرده‌اند (۱) بصورتی شرح داده شده که دل سنگ را نرم میسازد و هر قدریک جوان مستملکانی در نتیجهٔ تربیت مادر و پدر و مطالعهٔ کتابهای قدیمی ملی با کینه و بغض ملت حاکم خاطرش سراسر گردد معذک آن تاریخ چهار صد صفحه‌ای که سلطنت ملی چندین هزار ساله را بارنگی تیره و تار و پراز فجاج و ستمکاری و بربریت در چهار صفحه گنجانیده و تاریخ صدسالهٔ استملاک اروپائی را در لفافهٔ فوسفوری نورانی حاکی از اصطلاحات بشریت پسند و ترقی و آزادی افراد و صنایع جدید و دیک بخار و چراغ برق درسیصد و شصت صفحه توصیف نموده است چون در دستان بمغز کودکانهٔ وی با تدابیر معلم منقوش گشته است همواره پیش دیده‌اش نمایان است و خواه ناخواه در دل خود این جمله را میگوید:

« واقعا بر نیاکان ما جهل و نادانی و غرور و نفس پرستی تسلط داشته است ! راستی چه شده است که پیوسته اروپائی فرسخ‌ها از ما جلوتر میرانده است ! »

صاحبان خرد و دور بینان روان‌شناس تصدیق مینمایند که نازمانیکه دو جملهٔ مزبور در دلهای افراد يك ملت مانند عقیدهٔ راسخ و ریشه دوانیده و استوار بماند زبونی و شکستگی بهرهٔ آنان است و همیشه برای پذیرفتن طوق بردگی و بندگی بیگانگان بدون حرب و ضرب خود بخود آماده خواهند بود. روزی این بندهٔ نویسنده در جرگهٔ از دوستان راجع بهمین مطالب سخن میراند و این حقیقت را عرضه میداشت که باید حتی الامکان نسل معاصر ایران را از تاثیر تواریحی که بقام بیگانگان تالیف یافته است حفاظت نمود و جز تاریحی که بخامنهٔ ایرانی بصیر نوشته شده باشد نباید میانهٔ عموم مردم مدارس درس گفته شود و مطالعهٔ تواریحی که بیگانگان برای ایران نوشته‌اند فقط برای کسانی خوب است که معلومات آنان بحد تحقیق و تتبع رسیده باشد و نکات علمی و حقیقی را از لهجه‌های سیاسی بتوانند تمیز نهاد - یکی از یاران دانش دوست حیرت زده اظهار داشت: «عجب است که گاهی امثال این مطالب روشن از نظر پوشیده میماند. من بگرامانی تاریخ سرجان ملکم را خواندم و شبی که کنار او بیایان بردم دیده بر هم نهادم تا مفهوم آن تاریخ مبسوط و تاثیرش را در نفس خود سنجیده باشم و بشکفت افتادم وقتی دیدم که مطالعهٔ آن کتاب بنیان نیک بینی و حسن عقیدهٔ مرا نسبت بمات و نژاد خودم یکباره بارز انداخته و چنان می‌پنداشتم که ایرانی هیچ زمان دارای لیاقت و استعداد طبیعی نبوده و نفهمیدم که این اشتباه بزرگ و خطای عظیم من فقط زائیدهٔ آن لهجهٔ تحقیر آمیز و اسلوب حقیقت سوزی است که مورخ بیگانه در نگارش تاریخ ایران اختیار نموده و کتابش را بدانگونه آغاز کرده و بانجام برده است که هر گاه يك فرد ایرانی آنرا بخواند از گذشته و آئیند و وطنش نا امید شود و چون يك جوان مشرقی آنرا بخواند با خود بگوید وقتی ملت ایران که گل سرسبد مشرق است همین باشد که میخوانیم حال دیگران بیداست که چه خواهد بود (جائی که شتر بود بیک غاز . . .) و بالعکس چون يك جوان اروپائی آن تاریخ را میخواند با خود چنین می‌پندارد که در اساس طبیعت از نخست مشرق زمینی ضعیف و زبون بدنیا آمده و مغرب زمینی توانا و نیرومند آفریده شده از نژاد ما مغرب بیان بکتن کافی است که هزار مشرقی را اداره کند ! (۰۰) آری ، اینست نتیجهٔ تعامات ، نتیجهٔ تاریخ سیاسی یعنی تاریحی که از دریچهٔ چشم مردم سیاسی برای تضعیف افکار و روحیات يك قوم و تقویت معنویات قوم دیگر تالیف مییابد .

برای نمونه عیبی ندارد هر گاه يك مثال از لهجه این قبیل تاریخها اینجا بعرض رسد :

تیربوس امپراطور روم بود که عدد زیادی از اولاد و احفاد و افراد خاندانش را فقط از لحاظ عشق شنیمی که داشت بطریق فجیعی با زهر با کرسنگی با غرق و امثال آن بقتل رسانید - حال وقتی که مورخ سیاسی ناچار میشود که به شرح احوال او بپردازد با اجمال و اختصار میگوید که «امپراطور مزبور شخصی ستمکار و شهوت پرست بود و حرکات او برای ملت روم مایه تنگ شد» اما همین مورخ وقتی بدستان شیر و به پسر بر ویز میرسد مساوت شخص او را بجمع مات بلکه بتمام مشرق نسبت میدهد زیرا مینویسد:

« این پادشاه غدار و ستمکاری مشرق زمینی را بحد کمال داشت و چنین و چنان کرد. »

وقتی از قتل عام های رومیان و اداری و حشایه آنان صحبت میشود که بتصریح مورخین قدیم رومی زنان و فرزندان اهالی را در شهرهای آسیای صغیر بجای مالیات به اسیری و بردگی میبردند مورخ سیاسی با لهجه آرام و اطمینان وجدانی اشارتی نموده و میگذرد اما همینکه از فتح اتناکیه بقوه سیاه ایران باید گفتگو شود مورخ مزبور مینویسد :

« آثار توحش بر برها - یعنی ایرانیان - در آن روز قلب انسانیت را منزجر میساخت »

معلوم نیست که این قلب انسانیت چرا يك چشم بیشتر ندارد که آن چشم هم فقط معایب مشرقیان را می بیند ! . . .

پس از مطالعه این مقدمه شاید تا يك اندازه بر خوانندگان گرامی معلوم شود که نتیجه تعلیم اینگونه تاریخها چه خواهد بود. یکی از محققین مغرب که در زمره اهل انصاف و دوستاناران بشریت بوده است با دلسوزی و تائر وجدانی مینویسد : « اروپای مستعمره جو کایه وسایل و اسبابی را که دردسترس هوش و قدرت خود یافته بکار انداخته تا از مال هوشمند و مستعدی که در قرون گذشته خدمت ها به تمدن و ترقی جهان تقدیم نموده اند ولی حادثات زمانه حالا آنان را محکوم اروپا گردانیده است بعد از این مردمی بسازد فاقد تمام خصایل بشری امامطیع و فرمانبردار خواجه باشان و بازرگانان سود پرست اروپا. » مرحوم سعد زغلول پاشا زعیم بزرگوار مصر در همین زمینه با قلمی که خون دل وی را بر صفحه کاغذ مرسم ساخته است مینویسد : « ای عجب ! بیش از صد سال است که از مصر و ترکیه و ایران کاروانهای طلاب روانه اروپا شده با اوراق پر عرض و طولی بنام دیبام و با القاب دکتری و استادی به خانمان خود بازگشته اند در حالیکه بیش از رفتن دردماغ آنان عشق عام و دانش موجود بود ، ذوق کاوش و جستجو و تحقیق و تتبع در خاطرشان خارخاری داشت اما پس از بازگشت کوئی جوهر همت و تعالی معنوی را از آنان دزدیده بودند. به طبیب و کیمیا دان یا گیاه شناس اروپا دیده میگویند - آیا شما در انواع امراض مومی وطن خود و طریق معالجه آن هیچگونه تتبع میکنید - آیا شما در تفاوت مفردات داروهای مملکت خودتان از حیث آثار با داروهای اروپائی مطالعه کرده اید و در چگونگی مابنت اقلیمی که میانه وطن شما با اروپا موجود است و از سریده اید و آثار در خواص نباتات و انواع و کیفیات و نتایج آنها در ناخوشی های مومی و خودمانی تحقیق و تجربتی بکار برده اید ؟ میدانید پاسخ این پرسش ها چیست ؟ - من خودم مکرر رشیده ام که با لهجه دانا و شانه مانند کسیکه بقدرت با غم خدائی علم الیقین داشته میگوید : آقای من ، علمای بزرگ اروپا چیزی را نا گفته نهشته اند تماما زحمت دریافت آنرا بر خود هموار کنیم ! - ای دریغ آیا به عیب عظیمی که در این جمله نهفته است بی نبرده و نادانسته این سخن را میگویند ؟ البته شبهه نیست که معنای حرف خود را نمیدانند اینها در طلسم بهوشی افتاده اند. آری اروپا بازی خود را بخوبی انجام داده است. »